

## نامه انتقادی به هیئت تحریریه "بسوی انقلاب"

بروز انحراف راست در مواجهه با خیزش کنونی مردم و جریان سبز

همه چیز از تئوری "جنبش رنگین کمان" شروع شد. جریان سبز با حضور شمار گسترده ای از مردم به راه افتاده بود و افراد و جریان هایی از اپوزیسیون رژیم که در برابر این حرکت احساس ضعف می کردند و عملاً خود را ناتوان تر و کوچکتر از آن می دیدند که پرچم مستقلی را بلند کنند و توده های به پا خاسته را به سوی آن فرا بخوانند، کوشیدند به هر طریق با آن جریان همراه شوند. "رنگین کمان" یعنی اینکه ما را هم در صف خود قبول کنید. ما هم هستیم. اما معنی تئوریک جنبش رنگین کمان این بود که "سبز" جزئی از طیف رنگارنگ جنبش توده های مردم است. این یعنی هم صف قلمداد کردن نیروهای طبقاتی گوناگون (نیروهایی که بخشا دارای تضادهای آشتی ناپذیر با یکدیگرند) درون یک طیف بزرگ.

تا پیش از بروز خیزشی که جرقه اش را جدال انتخاباتی میان دو صف از دشمنان مردم زد، خیلی از نیروهای چپ و یا فعال در جنبش کارگری تصویر به ظاهر روشنی از صحنه مبارزه طبقاتی داشتند. اختلافی اگر میانشان وجود داشت، در این بود که مثلاً فلان شعار یا بهمان تاکتیک در جریان یک تظاهرات و تحصن صحیح است یا اشتباه. فلان فرم تشکیلاتی با مبارزات کارگری یا اجتماعی موجود خوانایی دارد یا خیر. فلان فشار را می توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد یا نه، و امثالهم. خیلی از نیروهای این جنبش معمولاً رغبتی به بحث و جدل های مهم تئوریک از خود نشان نمی دادند. تاثیر این مباحث را بر پراتیک مبارزه طبقاتی، از زاویه ترسیم دورنما و تامین جهت گیری و تدقیق استراتژی و تاکتیک های صحیح، درک نمی کردند. و جایی که زبان به بحث تئوریک می گشودند معمولاً در چارچوبی تجریدی و ظاهراً بی ارتباط با گام های پیش پا بود.\*

ولی با به هم ریختن اوضاع جامعه و بروز خیزش میلیونی مردم، یکمرتبه سر در گمی فکری در صفوف فعالان چپ و کارگری به دو صورت به راه افتاد: انفعال، کنار نشستن و انتظار از یک طرف یا دنباله روی آشکار و خجالتی از موج توده ای و نیروهای مسلط بر آن از طرف دیگر. در این نوشته، ما از گرایش انفعال و انتظار در می گذریم و مشخصاً به گرایش دنباله روانه ای که می توانیم نامش را اکونومیسم سیاسی بگذاریم می پردازیم.

علت اینکه نوشته حاضر خطاب به هیئت تحریریه "بسوی انقلاب" نوشته شده اینست که این نشریه طی دو ماه و نیمه اخیر، نمونه بارزی از گرایش بالا را عرضه کرده است. هنوز برای ما مشخص نیست که "بسوی انقلاب"، نشریه یک طیف است یا ارگان نیرویی که از یک اتحاد سیاسی و ایدئولوژیک حزبی پیروی می کند. اما این کاملاً مشخص است که سیاست و روح حاکم بر مقالات این نشریه، نشان از گرایش دنباله روی از سیر خودبخودی و اکونومیسم سیاسی دارد.

"بسوی انقلابی"ها از این جا حرکت می کنند که به ناگزیر باید جریان سبز را به رسمیت شناخت ولی با گرایش ها و اقدامات انحصار طلبانه این جریان درون جنبش مردم مبارزه انتقادی کرد. شاید آنان، در ذهن خود دارند تاکتیکی را به کار می برند برای تاثیرگذاری بر آن بخش از مردم که خیزش اعتراضی خود را به غلط با جریان سبز و رهبران مرتجعش معنی

می کنند. اما این ذهنیت یا این نیت، نتیجه ای جز تطهیر جناحی از رژیم نرد توده ها ندارد. به خصوص که بسیاری از این توده جوان، دارای شناخت تاریخی از ماهیت و تجربه مستقیم از عملکرد سی ساله این جناح و شخصیت هایش نیستند. در چنین چارچوبی، حتی "منتقدانه"ترین پیام ها خطاب به رهبران "جنبش سبز"، از سوی کسانی که خود را نماینده چپ انقلابی یا پرولتاریای آگاه می دانند، تبدیل می شود به ابزاری برای رنگ و لعاب زدن به ماهیت ضد مردمی این رهبران و پوشاندن تضاد آشتی ناپذیری که با منافع دور و نزدیک توده های ستمدیده دارند. در نظر بگیرید که "بسوی انقلاب" و "ندا" در مورد همین ها از عبارت "دوستان 'جنبش سبز'" (۱) یا "عزیزان" (۲) استفاده می کنند، یا از این می گویند که:

"همین 'خود محوری' و انحصار طلبی رهبران 'جنبش سبز' همراه با تاریخچه ی رفتارهای دیکتاتوری شان در زمان بهره بری از نیروی سرکوبگر حکومتی بود که ما را بر آن داشت تا حساب خود را از ایشان جدا کرده و به 'جنبش رنگین کمان' بپیوندیم." (۳) (تاکید از ما)

معنی جملات بالا هیچ نیست جز این که نویسندگان "بسوی انقلاب" حداقل تا مدتی با جریان سبز همراه بوده، در جریان کار سیاسی مستقیم با مردم، خود را جزئی از آن معرفی می کرده اند.

نمی خواهیم با پیشداوری و ذهنیگری به نقد نظر و عملکرد "بسوی انقلابی"ها بپردازیم؛ ولی از نوشته هایشان چنین بر می آید که بر سر شعارها یا خواست هایی که مستقیماً به تقلب انتخاباتی و "رای مردم" مربوط می شود، به درجاتی با مردمی که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و "رای"شان دزدیده شد، احساس همراهی و همدردی می کنند. این برداشت ما از جمله زیر است:

"بنابراین اعلام می داریم که 'جنبش رنگین کمان' به هیچ عنوان 'جنبش سبز'، خواسته های محدود درون حکومتی و رهبران شان را محور فعالیت های خود نمی داند و تنها تا زمانی ایشان را تحمل می کند که در عمل، و در خیابان و تجمع های اعتراضی، با مردم پیش روند." (۴) (تاکید از ما)

معنایش اینست که نویسندگان "بسوی انقلاب" با کل ماجرای رای دادن و سپس تلاش برای ابطال انتخابات و رای گیری مجدد در این کارزار ارتجاعی و عوامفریبانه، مشکلی ندارند. بلکه دعوایشان با رهبران جریان سبز فقط بر سر محوری کردن اینگونه شعارهاست. به نظر می آید که "بسوی انقلاب"، آن حکم داهبانه مارکس در مورد جوهر انتخابات در تمامی نظام های طبقاتی استثمارگر را به فراموشی سپرده است که در این فرایند: "ستمدیدگان فرصت می یابند که گروهی از ستمگران بر خود، را برای چند سال برگزینند." به همین روشنی! این حقیقتی است که کمونیست ها چه قبل از برگزاری انتخابات، چه بعد از آن (با تقلب یا بدون تقلب - با کودتا یا بدون کودتا) باید به توده های ستمدیده بگویند. اما ظاهراً برای "بسوی انقلاب"، نفس رای دادن از سوی میلیون ها نفر از مردم و سپس نفس دفاع آنان از "رای" خود (بدون توجه به مضمون و چارچوب و اهداف کل این فرایند) اهمیت دارد و بس.

از کنار این مساله نباید به سادگی عبور کنیم. چرا که "بسوی انقلاب" در شمار جریان های چپ بود که به تحریم انتخابات ریاست جمهوری پرداخت. پرسش اینجاست که چه عاملی باعث شده اینک نسبت به شعارها یا خواسته هایی که در مضمون و ماهیت خود،

ادامه همان فریب انتخاباتی است برخورداری جانبدارانه اتخاذ کند؟ مطلب از این قرار است که تا وقتی شمار عظیمی از مردم به پای صندوق های رای نرفته بودند، "بسوی انقلاب" کارزار انتخابات ریاست جمهوری اسلامی را به مثابه يك طرح و ترفند ارتجاعی افشاء می کرد. ولی وقتی در عمل اثبات شد که "انتخاب" میلیون ها نفر شرکت در انتخابات است، "بسوی انقلاب" به این انتخاب مردم (فارغ از مفهوم ارتجاعی و تاثیرات مخرب سیاسی و روحی اش بر ذهن توده ها) گردن گذاشت. این گردن گذاشتن، بازتاب درکی نادرست از مقوله دمکراسی و مسائل مربوط به قدرت سیاسی است. این درك، نهایتا همه چیز را به سطح آگاهی مقطعی توده ها و تصمیم هایی که بر این مبنا می گیرند واگذار می کند. این در حالی است که این سطح از آگاهی، اساسا يك آگاهی خودانگیخته است و کاملا تحت تاثیر و یا تسلط نگرش و سیاست بخش های حاکم و فرادست جامعه قرار دارد. مهم این نیست که بخشی از این مردم یا به فرض محال همه آنان، تصور می کردند که با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری دارند به نظام نه می گویند؛ یا به خیال خود دارند از تضاد و شکاف در بین هیئت حاکمه به سود خود استفاده می کنند و فضای تنفس به دست می آورند. مهم اینست که شرکت در بازی عوامفریبانه انتخابات، به واقع بازتاب سطح سازش، یا سطح توهم، و یا حساب و کتاب کردن بخشی از اهالی در قبال قدرت سیاسی موجود بوده و هست. این که بعد از اعلام نتایج، بسیاری از مردم با خشم و عصبانیت بسیار از تحقیری که شده بودند و فریبی که خورده بودند به خیابان ها آمدند و در این فرایند خونین مبارزاتی، به حصارهای سازش و توهم ضربه خورد، به هیچ وجه به معنی دستیابی توده ها به يك جمع بندی عمیق و پایدار و ارتقاء سطح آگاهی خودانگیخته آنان به آگاهی طبقاتی - انقلابی نیست. درست همین واقعیت است که وظیفه آگاهگرانه نیروهای پیشرو انقلابی و مشخصا کمونیست ها را تعریف می کند و در مقابل سیر خودبخودی امور، نگرش و عمل لبنی "حرکت خلاف جریان" و "منحرف کردن جنبش خودانگیخته" را می طلبد. در مقابل جریان یا موج سبز نیز، وظیفه و راهکار کمونیستی هیچ چیز نیست مگر:

- خلاف جریان رفتن از طریق افشای ماهیت و اهداف ضد مردمی و بورژوا کمپرادوری رهبران آن،

- تشریح علل و چارچوب تضادها و درگیری های درون صفوف دشمنان طبقه کارگر و توده های ستمدیده،

- مشخص کردن صف بندی مخدوش شده میان دوستان و دشمنان مردم،

- و مهمتر از همه، جلو گذاشتن دورنمای کمونیسم جهانی، طرح جامعه نوین و متفاوت سوسیالیستی، مضمون مناسبات پیشرو و انقلابی به مثابه آلترناتیو نظم موجود، و ترسیم خطوط اولیه استراتژی و تاکتیک های تحقق چنان جامعه ای.

اما نویسندگان "بسوی انقلاب" راهی کاملا متفاوت را پیشنهاد می کنند:

- صحه گذاشتن و توجیه تئوریک تراشیدن برای "هم صف" شدن بخشی از دشمنان مردم با توده های معترض

- برخورد انتقادی اما دوستانه با رهبران جریان سبز طوری که به جنبش عمومی لطمه ای وارد نیاید و به اصطلاح به نفع کودتاگران تمام نشود

- تقویت وزنه تشکل ها و نهادهای مردمی در دل يك "جنبش فراگیر رنگین کمانی" و تغییر تدریجی تناسب قوای سیاسی علیه جناح حاکم و به نفع حاکمیت مردمی.

به قول خودشان: "ما باید نهادهای مردمی، از قبیل «انجمن های محلی»، «انجمن های صنفی»، «احزاب سیاسی» و نهادهای دمکراتیک حمایت از حقوق کودکان، برابری زنان، و مذاهب و اقوام و ... را بنا کرده و با تشکل دهی و سازمان یافتگی خود و کل جامعه در این نهادها، قدرت سیاسی مردم را فزونی داده و «قدرت سیاسی و اجتماعی» را به منشاء آن، یعنی مردم، برگردانیم." (۵) (تاکید از ما)

بهتر است برای تشریح درک نویسندگان "بسوی انقلاب"، از همین نقل قول به اصطلاح موجه شروع کنیم. این يك درك آشکارا تدریجی و مهمتر از آن، رفرمیستی از تحول سیاسی در جامعه ای است که تحت يك دیکتاتوری خشن طبقاتی قرار دارد. جمهوری اسلامی طی بیش از ۳۰ سال حیات خود، نقش مرکزی نیروی مسلح ضد مردمی و قهر ارتجاعی را در حفظ نظام کهنه را آشکارا به نمایش گذاشته است. شکل گیری همه نهادهایی که در نقل قول بالا ردیف شده، حتی احزاب سیاسی، بدون توجه به خط رهبری کننده و جهت دهنده (و منحرف کننده) مسیر خودروی جنبش توده ای، و در فقدان يك استراتژی انقلابی و ابزار ضروری برای اعمال قهر طبقاتی - انقلابی، نمی تواند يك تحول ریشه ای اجتماعی و سیاسی را به بار بیاورد. نویسندگان "بسوی انقلاب" با مخدوش کردن صف دوستان و دشمنان مردم، در واقع دوری خود از خط رهبری کننده و جهت دهنده (و منحرف کننده) مورد نیاز را اعلام کرده اند. آنان با مسکوت گذاشتن مساله قهر و نقش مرکزی قوای مسلح در نظام طبقاتی، نزدیکی خود به برداشت های رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک از نحوه تغییرات اجتماعی و سیاسی را به نمایش گذاشته اند. به نظر ما به هیچ وجه اتفاقی نبود که طی این دوره سه ماهه، "بسوی انقلاب" هیچ توجهی به مبارزه در کردستان (که خارج از چارچوب تعریف شده توسط جریان سبز قرار داشت) نکرد. و چشم بسته از کنار ۲۸ مرداد که سالگرد اولین تهاجم گسترده نظامی جمهوری اسلامی به کردستان در سال ۱۳۵۸ بود، گذشت. شاید نویسندگان "بسوی انقلاب" در ضمیر ناخود آگاهشان، نمی خواستند گذشته جنایتکارانه کل حاکمیت اسلامی (و نقش برجسته همین رهبران سبز در استقرار و تحکیم این نظام ضد مردمی) را زنده کنند. شاید نمی خواستند به موضوع قهر عادلانه و انقلابی که همیشه در بررسی تاریخ مبارزات انقلابی در کردستان به میان می آید، نزدیک شوند.

يك مشکل پایه ای دیگر نزد "بسوی انقلاب"، هدفی است که نه فقط برای مردم به طور عام، بلکه برای خود به مثابه يك نیروی آگاه سیاسی که قاعدتا باید دامنه دیدی گسترده تر و دورنمایی همه جانبه تر داشته باشد، ترسیم کرده اند. نوشته اند که:

"هدف مردم «دمکراسی» است. یعنی نظام سیاسی ای که به ایشان قدرت تعیین سرنوشتشان را بدهد و آزادی های فردی شان را تضمین کند." (۶)

در این زمینه، تنها رسالتی که "بسوی انقلاب" به دوش خود می بیند، مزین کردن واژه دمکراسی به "دمکراسی مشارکتی" است. اما جوهر دمکراسی مشارکتی مورد نظر آنان، همان چیزی است که در بالا نوشته اند: نظام سیاسی ای که به مردم قدرت تعیین سرنوشتشان را بدهد و آزادی های فردی شان را تضمین کند. این چیزی جز دمکراسی صوری مستقر در جوامع سرمایه داری پیشرفته در "دوره های عادی" حاکمیت بورژوازی نیست. سیستم انتخاباتی در این جوامع، شعار "يك شهروند، يك رای"، و مجموعه قوانین مدنی و شهروندی مستقر، هم ادعای بهره مند کردن مردم از قدرت تعیین سرنوشتشان را دارد و هم تضمین آزادی های فردی آنان. تصور ما از بحث هایی که در گذشته از برخی

نویسندگان "بسوی انقلاب" و "ندا" شنیده می شد این بود که مخالف دمکراسی های مبتنی بر پروسه انتخابات پارلمانی هستند؛ و در مقابل، به شکل های شورایی باور دارند. ولی يك چرخش و تکان بزرگ سیاسی در جامعه ایران، محدودیت دید "بسوی انقلابی"ها از مقوله قدرت تعیین سرنوشت برای مردم را برملا کرد.

"بسوی انقلاب" در تقدیس موج خودانگیخته و در تلاش برای جا انداختن تئوری "جنبش رنگین کمانی" تا آنجا پیش رفت که به چاپ نظرات زیر پرداخت:

*"ابوزیسیون بیرونی رژیم - طیف متنوع کمونیست ها ، سوسیالیستها ، سوسیال-دمکراتها ، مجاهدین خلق ، بخشی از ملی - مذهبی ها ، سلطنت طلبان و فعالین سیاسی مستقل همچون بنی صدر که زمانی فرزند سیاسی خمینی محسوب می شد - در آرزوی انقلابی تمام عیار برای به زیر کشیدن رژیم و ایجاد نظامی دمکراتیک با خواستههای عدالتخواهانه و برابری طلبانه است."* (۷)

قضاوت در مورد تحلیل بالا را به خوانندگان واگذار می کنیم. مختارید که آن را خوشخیالانه بدانید یا عوامفریبانه. اغراق آمیز بدانید یا تحلیلی. به طور کلی مجموعه مقالات این دوره "بسوی انقلاب" بازتاب دنیاله روی از خطوط و گرایش های مرتجع و بورژوایی مسلط بر جریان سبز و همراهی و دوستی آنان با موج سبز بود و نشان می داد که با سر به دنبال توده هایی راه افتاده اند که خود با سر به دنبال فریب انتخاباتی روان شدند. نویسندگان "بسوی انقلاب" کاری به خط و نگرش مسلط بر حرکت توده ها در رای دادن و سپس دنبال "رای خود" گشتن، ندارند. درست همانطور که کاری به ماهیت طبقاتی دمکراسی ندارند. این روزها همه صحبت شان از دمکراسی به مثابه هدف مردم، و ضدیت مردم با دیکتاتوری است. برای مثال چنین می گویند:

*"اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان، متحدانه، در حال مبارزه با دیکتاتوری و کودتاجیان هستند."* (۸)

این نهایت ظاهر بینی است! در پشت این کلمات، اهداف و دورنماها و خواسته های گوناگون طبقاتی در بطن خیزش عمومی مردم مخدوش شده است. از نویسندگان "بسوی انقلاب" می پرسیم: آیا منافع واقعی این اکثریت مردم با سرنوشتی دیکتاتوری طبقاتی حاکم گره خورده است، یا فقط با کنار زدن کودتاجیان و دیکتاتوری يك جناح از حاکمیت؟ آیا ضدیت با دیکتاتوری، در برگزیده ضدیت با کل مناسبات ستمگرانه و استثمار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم هست یا خیر؟

این حرف ها در مورد دمکراسی فراطبقاتی (و در واقع خودفریبی و عوامفریبی در مورد دمکراسی بورژوایی) از زبان کسانی بیرون می آید که با قاطعیت علیه تئوری و پراتیک جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوری دمکراتیک نوین، و امثالهم در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی موضع گیری می کنند و اینها را بورژوایی و روبریونیستی و خلاف منافع طبقه کارگر معرفی می کنند! این حرف ها را کسانی می زنند که به خط و برنامه کمونیستی برای ایجاد اتحاد انقلابی (و نهایتا ایجاد يك دولت انقلابی نوین) و رهبری آن بر اساس معیارهای روشن و برنامه های کوتاه مدت و درازمدت، به مثابه ابزار گذار به سوسیالیسم و دورنمای کمونیسم جهانی، باور ندارند. جای تعجبی نیست. توهم در مورد دمکراسی "غیر طبقاتی" و توهم آفریدن در مورد حرکت و خواست خودانگیخته "مردم" به این دمکراسی، بیانگر يك تفکر مصالحه جو و رفرمیستی بورژوایی است. این تفکر باید هم نسبت به

دمکراسی انقلابی توده ها تحت رهبری کمونیستی ابراز نفرت کند. لحن دوستانه "بسوی انقلاب" در قبال رهبران جریان سبز که در واقع بخشی از دشمنان شناخته شده و دیرینه توده های مردم و نیروهای کمونیست و انقلابی هستند از يك طرف، و لحن پرخاشگر و آنتاگونیستی "بسوی انقلابی"ها در قبال گرایش ها و احزاب چپ انقلابی ضد رژیم از طرف دیگر، دو روی يك سکه اند. احساس می کنیم که اتحادهای انقلابی و فرایند یکپارچه دمکراسی نوین - سوسیالیسم نفی شد تا راه برای ائتلاف و همراهی با هر کس و ناکسی تحت عنوان "رنگین کمان" هموار شود.

البته "بسوی انقلاب" کماکان از واژه ها و عبارات و استدلال های چپ برای تبلیغ سیاست خود استفاده می کند. "بسوی انقلاب" کماکان از "انحصار طلبی" و "سازشکاری" این یا آن چهره سبز به خشم می آید و به این "دوستان/ عزیزان" خرده می گیرد. ولی این برخوردهای "انتقادی" تماما بر متن يك سیاست رفرمیستی، يك رفتار دنباله روانه و اکونومیستی سیاسی، و يك تئوری بورژوازی یعنی دمکراسی مشارکتی فراطبقاتی قرار دارد. این نکته هم به اندازه کافی افشاگر است که وقتی نویسندگان "بسوی انقلاب" از دمکراسی و دیکتاتوری می گویند، کاری به جنبه طبقاتی این مقولات ندارند. اما وقتی که می خواهند نیروهای پیشاهنگ آگاه و تشکل های تعیین کننده و ضروری برای رهبری انقلاب اجتماعی را نفی کنند و بگویند، به بحث هایشان رنگ طبقاتی می زنند! در همین چارچوب هنوز در "بسوی انقلاب" با جملاتی نظیر این روبرو می شویم که: "انقلاب سوسیالیستی امر طبقاتی کارگران است نه احزاب و فرقه ها." (۹)

در هر صورت، نکات انتقادی که در این مقاله بر آن انگشت گذاشتیم، ختم کلام نیست. ما معتقدیم که بحران سیاسی حاکم بر جامعه و خیزش پر شور توده های مردم، همه نیروهای سیاسی و اجتماعی مخالف جمهوری اسلامی را به صحنه آزمونی بزرگ کشانده است. گرایش ها و جهت گیری ها با سرعتی خیره کننده شکل می گیرند. تئوری های به ظاهر مجرد با سرعتی باور نکردنی، نتایج عملی خود را آشکار می کنند. در این شرایط، صحنه مبارزه طبقاتی پر می شود از استدلال ها و توجیه های سیاسی و ایدئولوژیک در اثبات راست روی ها و دنباله روی ها، و نیز چپ نمایی های انفعالی و سترونی. "بسوی انقلاب" به راست روی در غلطیده است؛ گروهی دیگر ممکنست با "وجدانی راحت" راه انفعال را در پیش گرفته باشند. خط کمونیستی - انقلابی در جریان مبارزه با همین نوع گرایش ها و جهت گیری هاست که صیقل زده تر و مدون تر می شود. تهیه و ارائه این مقاله کوتاه، فقط گام کوچکی در این راستا بوده است.

نکته ای پس از نگارش متن

در فاصله نگارش و ویرایش این نوشته، با چند مقاله جدید از طرف "بسوی انقلابی"ها روبرو شده ایم که نشانه هایی از تامل (و شاید تلاش برای تصحیح زیادروی های راست روانه) را در خود دارد. فکر می کنیم که این بیشتر نشانه کاهش هیجان، و نتیجه فروکش موج بلند اولیه خیزش باشد. به يك معنی، آن اهرم فشار قدرتمندی که "بسوی انقلاب" را به دنباله روی وادار می کرد یا به رشد گرایش اکونومیستی سیاسی این جریان یاری می رساند، کم اثر شده است. این احتمال هم وجود دارد که عکس العمل های انتقادی نسبت به مواضع "بسوی انقلاب" از درون و بیرون خودشان، به تامل و بازنگری آنچه گذشت پا داده

باشد. يك چیز روشن است. اگر این "تغییر مسیر" بر پایه يك جمعبندی ماتریالیستی و دیالکتیکی از انحراف دنباله روانه و راست روانه صورت نگیرد، و صرفاً يك عکس العمل تجربه گرایانه و احساسی باشد، در ادامه راه باید انتظار چرخش ها و تزلزل های سیاسی بیشتر و شاید زبان بارتر را داشته باشیم.

زیرنویس

\* در چنین فضایی، بحث و جدل هایی از چند جانب بر سر سیاست و پراتیک اکونومیستی، فرمیستی و تسلیم طلبی در پوشش دفاع از منافع و مبارزه طبقه کارگر جریان داشت. فراموش نکرده ایم که وقتی "جمعی از فعالین کارگری" به انتشار یادداشت ها از مطالعه "چه باید کرد" اثر لنین پرداخت، افرادی از این سو و آن سو به اظهار نظر در مورد کلیت یا اجزایی از این بحث پرداختند. در همین چارچوب، با این انتقاد مشخص روبرو شدیم که چرا به جای عطف توجه به جنبش کارگری، کوشیده ایم با تاکید بر نقل قولی از لنین، اذهان کارگران و فعالین جنبش را به سوی "جنبش عمومی توده های مردم" برگردانیم و آنان را از مساله اصلی دور کنیم؟ به یاد می آوریم که در یکی از این نقدها، اشکال کار ما را الگو برداری از "چه باید کرد" در زمینه ای معرفی می کردند که مربوط به دوران گذشته است. یعنی به موقعیت مشخصی که حزب بلشویک و جامعه روسیه در اوایل قرن بیستم داشت. منظورشان این بود که شرایط عینی و موقعیت فعالین جنبش چپ و کارگری در ایران امروز، ربطی به وضعیتی که لنین در آن صحبت از توجه به "جنبش عمومی مردم" کرد، ندارد.

منابع

(۱) مقاله "از تابستان تا تابستان" به قلم م. مینایی

(۲) همانجا.

(۳) مقاله "پیشروی جنبش رنگین کمان و تاکتیک های قدیمی حکومتی"

(۴) همانجا.

(۵) پیام هفتم "ندای سرخ"

(۶) همانجا.

(۷) مقاله "آینده محمود" به قلم م. مینایی

(۸) مقاله "۸ مرداد، نمونه زنده جنبش رنگین کمان"

(۹) مقاله "درس های خرداد"

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

۱۵ شهریور ۸۸

[kargaranfa@gmail.com](mailto:kargaranfa@gmail.com)

[jafk.blogfa.com](http://jafk.blogfa.com)